

ما در جنگ با آمریکا و تفاله های آمریکا هستیم... یک دسته «شوروی» را مطرح کردند تا آمریکا منسی [= فراموش] بشود... خط این بود که این قضیه «مرگ بر آمریکا» منسی بشود.
امام خمینی (ره)
صحیفه امام، جلد ۱۵، صفحه ۲۹

نخب

هرچه را بفرمایی در سینه ام جای خواهم داد رهبرم،
گرچه مخالف نفسم باشد، اگرچه غم آلود یا شادی آور
باشد و اگرچه ندانم چیست. چرا که آنچه می گویی
روح را نوازش می دهد و قلبم را آرامش.
شهید عبدالحمید فتاحیان
دانشجوی مهندسی مکانیک دانشکده فنی دانشگاه تهران
شهادت: ارتفاع شاخ شمیران ۶۷/۸/۱۰

نخب - ارگان بسیج دانشجویی پردیس دانشکده های فنی دانشگاه تهران | شماره بیستم، هفته ی دوم آبانماه ۱۳۸۸ | مدیر مسئول: علیرضا امامی | سردبیر: محمد تقی | ۰۹۱۲۷۶۳۹۲۲۴ | nabz@bddf.ir

مردم در برابر مردم

سیزده آبان، هفت تیر؛ روایتی دانشجویی

جواد داغستانی

ندیدم کسی مجروح شده باشد. بسیجی ها را آرام می کردم و بالا می رفتم. علی را دیدم. گفتم بیا بریم آروم شویم. از هر جوانی که صدا در می آمد با شوکر و باتوم دوره اش می کردند. اگر مقاومت می کرد اشک آور توی صورتش می زدند و وقتی مردم دوره می کردند با صدای شوکر جماعت را می ترساندند. معلوم نبود از کدام پایگاه هستند. علی خواست بفهمد که بعدا پیگیری کنیم این طرز برخورد را، اما به نتیجه ای نرسید. چند تا از بچه های سپاه ولی امر را دیدم، با لباس شخصی و بدون تجهیزات؛ علی می گفت برای گزارش کردن به آقا می آیند داخل جمعیت. علی می گفت پدرش قول داده ناجا از ماشین آبپاش برای پراکنده کردن جمعیت استفاده کند؛ گفتم ناجا ترجیح میدهد هزار نفر بسیجی و غیربسیجی بمیرد، اما از تجهیزاتش استفاده نکنند.

جوانی را دوره کردند تا بگیرند. دیدم مرد قوی هیکلی چوب در دست سمتشان می آید. دیدم چوب را از او گرفتم، رویش را بوسیدم و گفتم همین سمتی که اومدی برگرد که اگه بفهمند ده نفری می ریزند سرت. جوانان آشوب طلبی بودند این دسته از بسیجی ها. فرمانده شان مردم را آرام می کرد. رفتم گفتم باتوم فلائی را بگیر، نمی تونه خودش رو کنترل کنه. گفت چشم. رفت صحبت کرد و گفت آرام باش. اما باتوم را نگرفت. ده دقیقه بعد همان جوان داشت با باتوم دو تا بچه حزب الهی را می زد که به او گفته بودند آرام باش. حدود پنج بسیجی حدودا سی ساله و قوی هیکل، خوب مدیریت کردند اوضاع را. بسیجی ها را آرام کردند و به زن های سال خورده معترض قول همکاری می دادند، خدا خیرشان دهد.

تقاطع اول یک بسیجی ایستاده بود و ماشین ها را هدایت می کرد. پرایدی با سرعت آمد که او را زیر بگیرد. پرید روی کاپوت ماشین و بعد پرت شد زمین، کلاه ایمنی سرش بود و کاپشن، سالم مانده بود خدا را شکر. ده تا موتور افتادند دنبال پراید؛ انتهای خیابان نماز جماعت برقرار شده بود؛ راه قرار نداشت. راه رفتم. تمام میدان را. از ساعت ده تا دو. دیدم، با همین دو چشم خود. جماعتی حزب الهی که بسیجی ها را تشویق به جنگ می کردند و جماعتی سبز را که بسیجی ها را تحریک به جنگ می کردند. با همین دو چشم خود دیدم مردم تهران به جان هم افتاده بودند. با همین دو چشم خود دیدم برادر کشی بی بصیرت را. با همین دو چشم خود دیدم مردم با غیض و نفرت همدیگر را می نگرستند. و زنی که سنگ می انداخت و اشک می ریخت و می گفت: ایران شده فلسطین. و زنی که شعار میداد و اشک می ریخت و از سوزیدای دل فریاد می زد که: مرگ بر منافق!

نوش جانتان آقایان! شما به هدفتان رسیدید! تهران در دهه چهارم انقلاب دو تکه شده است.

دختر انداخته بود و او را می کشید. مامور زنی هم او را هل میداد. رسیدم به میدان. رفتم اول قائم مقام. جماعتی که «جنبش سبز علوی» بهشان می آمد، شعار گویان به میدان رسیده بودند. محمد را دیدم و گفت دانشگاه تان شلوغ شده، گفتم خبر ندارم. قائم مقام را رفتم بالا، بسیجی ها به صورت پراکنده به معترضین حمله می کردند و لیدرها را جدا می کردند. زن ها جیغ می کشیدند راهپیمایی انبوه ضد آمریکایی مردم تهران در ۱۳ آبان:



که «ولش کن»! عده ای از بسیجی ها مردم را آرام می کردند و صحبت می کردند که لطفا بروید. پیرمردی کنارم راه می رفت. در آمد که اینجا جنگ ندیده اند! ما جنگیدیم اینجا بسیجی شدند. لیخنه میزد و آرامش می کردم. ناگهان دیدم جماعتی که هر دو سمت خیابان قائم مقام را پر کرده اند سطل زباله های آتش زده اند و در پس آن روانند سمت پایین. به سرعت برگشتم. در پیاده رو به هر خانمی که می رسیدم میگفتم سریع برید پایین الان اینجا درگیری می شه. یکی دو بسیجی فریاد زدند: «حزب الله بیا بالا». جنگ سنگ شروع شد.

برنگشتم که تماشا کنم، پیاده رو را خالی می کردم و به مردم می گفتم ندوید، آرام باشید. ضدشورش پایین خیابان را بست و اشک آور خیابان را پر کرد. رفتم سمت ایستگاه مترو. جماعتی حزب الهی که حدود ۵۰۰ نفری می شدند از تقاطع مدرس می آمدند سمت ما. برگشتم سمت قائم مقام. میدان جنگ شده بود. بعدها فهمیدم در همین لحظات زیر کریم خان هم درگیری رخ داده. قائم مقام را جارو کرده بودند سمت بالا.

ساعت ۹:۳۰ چهارراه ولیعصر: در پیاده رو، هر ده قدم یک مامور ایستاده است. تقاطع چهارراه ولیعصر، یک دسته سرباز با سپر و باتوم ایستاده اند. از چهارراه پیاده آمدم تا میدان ولیعصر. رفته رفته بر تعداد ماموران اضافه میشد. قوس سمت جنوب شرقی و شمال غربی میدان را پلیس های موتورسوار پر کرده بودند. به سمت هفت تیر روانه شدم. مامورانی که اتیکت «پلیس پیش گیری» روی بازوبندشان خودنمایی می کرد، سپرهایی روی بازو و سینه و کمر داشتند، و کلاهی ایمنی در دست. روی پل کریم خان هم هر ده قدم یکی ایستاده بود. رسیدم به میدان هفت تیر. اجازه توقف به رهگذران نمی دادند. جمعیت زیادی نیامده بود. انداختم سمت خیابان مفتح و لانه جاسوسی. روبروی لانه جمعیت زیادی جمع شده بود، همه حزب الهی. از مفتح تا قرنی، مملو از جمعیت بود. سلام و احوال پرسی با رفقا و بعد هم برگشتم سمت هفت تیر. ساعت حدود ده و ده دقیقه بود. سید را دیدم و گفتم میروم بینم کروی می آید یا نه. گفته ساعت ده و نیم، هفت تیر. به سمت میدان که می رفتم جماعت زیادی از بسیجی ها از ورزشگاه امجدیه بیرون می آمدند، به ستون یک. پیاده رو پر از موتور پارک شده بود، موتورهای قرمز رنگ آمیکو کراس عمود بر پیاده رو و روی هر کدام دو بسیجی با یونیفرم. تقریباً حل شده بودم بین بسیجی های سپر به دست و به ستون یک می رفتم سمت میدان.

ورودی کوچه های منتهی به مفتح را بسته بودند و اجازه توقف به کسی نمی دادند. به محض فراغ بال، از ستون خارج شدم و به سرعت به سمت مسجدالجمود رفتم. در جنوبی مسجد را باز می کردند و کسانی را که به نظر می رسید لیدر باشند به داخل مسجد می بردند. سعی این بود که کمترین صدایی خارج نشود. بازوان مردی را گرفته بودند و در حالی که التماس می کرد، به سمت مسجد می بردند. از مسجد هم گذشتم و یکی دو کوچه بالاتر ناگهان اشک آور زدن همانجایی که من بودم. با داد و فریاد ما را فرستادند داخل کوچه. ده قدمی دور شدیم که جماعت ده بیست نفری که به زور وارد کوچه شده بودند، برگشتند سمت مامورها و شعار دادند. مامورها اندکی دویدند، جماعت ترسید و کمی دوید. یکی دو تا از جوانها برگشتند و شعارهای تندی دادند، یکیشان مرگ بر ... (اسم رهبری) گفت. مامورها آشکارا دویدند سمت ما. مردم هراس آلود فرار می کردند. آنهایی که از کنارم می گذشتند را آرام می کردم. کوچه را تا انتهایش آدمم و بعد انداختم سمت پایین که به هر زوری شده برگردم میدان.

از خیابانی که عمود بر مفتح است و ضلع جنوبی امجدیه، انداختم سمت میدان. دویست و شش سفیدی جلوی استادبوم پینگ پنگ ایستاد، ماموری میان سال با لباس شخصی، سوییت شرت دختری را که دست به صورت گرفته بود، دور سر



مصباح، مطهری زمان است

«بنده نزدیک به چهل سال است که جناب آقای مصباح را می شناسم و به ایشان به عنوان یک فقیه، فیلسوف، متفکر و صاحب نظر در مسائل اساسی اسلام ارادت قلبی دارم. اگر خدای متعال به نسل کنونی ما این توفیق را نداد که از شخصیت هایی مانند علامه طباطبایی و شهید مطهری استفاده کنند، اما به لطف خدا این شخصیت عزیز و عظیم القدر، خلأ آن عزیزان را در زمان ما پر کرده است... بزرگانی بحدالله هستند از قبیل آقای مصباح و دیگران که واقعاً مبانی فکری اسلامی دست این هاست، از این ها استفاده کنند...»
 مقام معظم رهبری، دیدار با نوجوانان قرآنی، ۱۳۸۰/۴/۵

روزنامه کیهان شماره ۱۷۳۴۲، ۱۳۸۱/۲/۸



به هر حال نشریه ی «انتقام» با محتوای غنی خود، نشان دهنده ی عمق اندیشه و نوع تفکر «ناشر» آن در زمینه های مبارزاتی است که فقط در «بعد سیاسی» خلاصه نمی شود، بلکه شامل ابعاد گونه گون دیگر این مبارزه نیز می گردد.

البته اعلام تنهایی آقای مصباح در این مبارزه، باز به مفهوم مخالفت دیگر دوستان آن زمان با «خط مشی» ایشان نیست، بلکه «توفیق» نصیب آنان نشده که «همکاری» داشته باشند و این نیز، ناشی از تصمیم خاص خود آقای مصباح بوره که برای احتراز از تفرقه ی احتمالی در اداره ی نشریه، از دوستان [نشریه ی] «بعثت» [آقایان خسروشاهی، هاشمی رفسنجانی، علی حجتی کرمانی و ...] دعوت به همکاری قلمی نکرده اند... گرچه آن ها ضمن اطلاع از کم و کیف جریان، از صمیم قلب موفقیت نشریه را آرزومند بودند و در توزیع آن، در حدود امکان، تلاش و کوشش می کردند...

استاد مصباح در اثر همین پنهانکاری و عدم تظاهر، کمتر در دید مأمورین ساواک و گزارش های آن ها بود... و روی همین اصل هم در مورد نشریه ی «انتقام» می بینیم که ذهن مأمورین، معطوف به چند نفری شده است که چون «اهل قلم» هستند، پس لایذ همه ی اعلامیه و نشریات حوزه علمیه قم را آن ها منتشر می سازند! در حالی که این تصور مطلقاً صحت نداشت...

ساواک قم در چند گزارش خود، نویسنده ی این سطور یا علی حجتی کرمانی را از «نویسندگان بعثت و انتقام!» معرفی می کند. اما واقعیت غیر از این بود. نه اینجانب و نه علی حجتی کرمانی، از نویسندگان «انتقام» نبودیم، بلکه گزارشگران ساواک، چون «نویسنده» واقعی آن را نمی شناختند و نمی یافتند، از روی ناچاری، کسان دیگری را در گزارش خود نام می برند تا کمی بی لیاقتی خود را پوشش دهند!

... امام خمینی (ره) مطلبی درباره ی اختلاف ها و برخوردها دارند ...

متن آن چنین است:
«... دعوای ما، دعوایی نیست که برای خدا باشد... همه ی ما از گوشمان بیرون کنیم که دعوای ما برای خداست و ما برای مصالح اسلامی دعوا می کنیم... دعوای من و شما و همه ی کسانی که دعوا می کنند همه برای خودشان است...»

پس اگر «دعوا بری خودشان» را رها کنیم، می توان با استاد مصباح در همه ی امور همفکر نبود و هم به ایشان ارادت ورزید... و هم از همه «انتقاد» به قصد «اصلاح» نمود...

احترام استاد مصباح و دیگر اساتید محفوظ است و برداشت ها و «اجتهاد» های ما هم برای خودمان محترم و محفوظ خواهد بود. فللمصیب أجران و للمخطی أجر واحد.

وقتی من تلمذ استاد مصباح را در خدمت استاد بزرگوار علامه طباطبایی دیده ام و می دانم که ایشان از شاگردان ممتاز آن بزرگوار «در همه ی زمینه ها» است، چگونه می توانم به خود اجازه دهم که به خاطر یک یا چند نوع برداشت ایشان از مسائل سیاسی روز - و در خطبه های پیش از نماز جمعه - که با دیدگاه و باورهای من ناسازگار است، راه و روش دیگری را انتخاب کنم؟

پاسخ اندیشه اندیشه است و نه چیز دیگر... و اگر در این را به «دعوا» کشیده شدیم، باید بدانیم که به قول امام خمینی، «دعوا برای خودشان» است!
 ... با این امید که همه ی برادران به صلح و صفای دوران مبارزه بازگردند، مجموعه شماره های نشریه ی «انتقام» را تقدیم می دارم...

✽ عبارتی که شهید بهشتی، در نامه ای درباره ی استاد مصباح به کار می برد.
 (۱) انتقام: نشریه داخلی دانشجویان حوزه علمیه قم در سالهای ۱۳۴۴ - ۱۳۴۶، به قلم محمد تقی مصباح یزدی، به کوشش سید هادی خسروشاهی، مرکز بررسی های اسلامی و کلبه ی شروق

مصباح دوستان * استاد مصباح از زبان «سید هادی خسروشاهی» عضو ارشد «مجمع روحانیون مبارز»

اشاره: سال ۱۳۶۹: استاد مصباح، سلسله سخنرانی های روشنگری، قبل از خطبه های نماز جمعه ی تهران ایراد می کند. سخنرانی هایی، در نقد افکار روشنفکران روز و تبیین مبانی حکومت اسلامی. این صراحت لهجه و قوت استدلال استاد، روزنامه های زنجیره ای را به توهین و تهمت و فحاشی به استاد وا می دارد؛ تا جایی که کاریکاتوری به هیأت حیوان از استاد می کشند؛ خدمت شکنی ای، که از دوره مشروطه بی سابقه بود. این هتاکا به آشوب در کل کشور و تعطیل حوزه های



علمیه برای چند روز انجامید. در همین اثنا، «استاد سید هادی خسروشاهی» از خادمان بزرگ انقلاب اسلامی و از اعضای ارشد «مجمع روحانیون مبارز» (که اعضای این گروه، بیش ترین حملات را در سال های اخیر به استاد مصباح داشته اند) دست به چاپ آرشیو نشریه ی «انتقام» (۱) می زند؛ نشریه ای که استاد مصباح در اوج خفقان سال های ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۴، علیه رژیم پهلوی منتشر می کرده است. خسروشاهی در مقدمه ی این کتاب، با گالریه از توهین ها به استاد مصباح، همه ی دوه خردادی ها را به اخلاق سیاسی فرا می خواند، به مقام علمی استاد مصباح ادای احترام می کند و ایشان را از تهمت «دور بودن از مبارزه قبل از انقلاب» مبرا می انگارد. متن زیر بخشی از این مقدمه است:

... البته روش استاد مصباح - همانند دیگر همکاران و برادران - از همان دوران، «مخفی کاری» و «آزاداری» و «عدم تظاهر» بود، به ویژه که ایشان در هیچ زمینه ای، - زمینه های علمی، فلسفی، سیاسی و ... - مایل نبود که خودی نشان بدهد و همواره طبق معتقدات و باورهای خود به کار و مبارزه ادامه می داد و اگر هم کسانی در برهه ای از زمان، توفیقی ظاهری در مبارزه ی ایشان احساس می کنند، این در واقع «تاکتیکی» خاص و مرحله ای بوده و گر نه «استراتژی» ایشان، از روزی که ما ایشان را در جلسات درس تفسیر و فلسفه ی استاد علامه آیت الله محمد حسین طباطبایی شناختیم «کار در راه خدا» و «ادای تکلیف در حد توان و قدرت» طبق تشخیص و برداشت خود بود ...

نشر «انتقام» آن هم به تنهایی و با امکانات بسیار محدود آن زمان، خود دلیلی روشن و آشکار بر این روش و تاکتیک و استمرار روح مبارزه است... و هرگز نمی توان ایشان و یا کسان دیگر را به دلیل نداشتن «امضا» در چند اعلامیه؛ دور از «میدان مبارزه» نامید.
 در واقع اگر کسانی برای این که شناخته نشوند و مبارزه را استمرار بخشند و یا بنا به تشخیص خود، چند صباچی به ظاهر توفیقی در مبارزه داشته باشند تا رفع خطر شود و یا چند اعلامیه حوزه علمیه قم را به دلائی - مثلاً عدم حضور در حوزه - امضا نکنند، نمی توان گفت که آن ها از مبارزه با رژیم «دور شده» و یا «بریده» اند.

آغاز انتقام

نشان از آیین سلفی (مناظر با کارگاه اطلاع میدهم) - تهران - شهریور ۱۳۶۹ - شماره اول - یکشنبه ۵ شهریور ۱۳۶۹ - ۲۰۳ - ۲۰ - شماره دوم - تهران - شهریور ۱۳۶۹

با ما می آید و در هر شماره یک عدد به پیشنهاد شما می آید. و همچنین می توانید در هر شماره از اخبار و رویدادها و مطالبات خود را بفرستید. ما نیز در هر شماره از اخبار و رویدادها و مطالبات شما را می فرستیم.

آغاز انتقام: نشریه ی «انتقام» از سوی مجمع روحانیون مبارز و انجمن روحانیون مبارز تهران در شهریور ۱۳۶۹ - شماره اول - یکشنبه ۵ شهریور ۱۳۶۹ - ۲۰۳ - ۲۰ - شماره دوم - تهران - شهریور ۱۳۶۹

آغاز انتقام: نشریه ی «انتقام» از سوی مجمع روحانیون مبارز و انجمن روحانیون مبارز تهران در شهریور ۱۳۶۹ - شماره اول - یکشنبه ۵ شهریور ۱۳۶۹ - ۲۰۳ - ۲۰ - شماره دوم - تهران - شهریور ۱۳۶۹

اگر کسانی در برهه ای از زمان (قبل از انقلاب) توفیقی ظاهری در مبارزه ی ایشان (=استاد مصباح) احساس می کنند، این در واقع تاکتیکی خاص و مرحله ای بوده است.

ولایت فقیه تبع اسلام است *

حکومت و اسلام در نگاه علامه مصباح یزدی (حفظه الله)

محمد تقی

«رأی مردم جایگاه خود را دارد ولی برای ما حجیت شرعی ندارد، مشروعیت نمی آورد، از این رو اگر اسلام چیزی را نهی کرده باشد، حق نداریم با رأی و انتخاب خود آن را مجاز بشمریم... بر اساس این مبانی، مشروعیت دینی محور است» (پرسشها و پاسخها، ج ۱، ص ۲۶)

۲. شکل حکومت (ولایت فقیه، تفکیک قوا و...)
۳. نقش مردم در حکومت اسلامی (کشف ولی فقیه، شورا، نقد ولی فقیه و حاکمان و...)
این دو عنوان بسیار مهم در شماره های آینده مطرح خواهند شد. * «آنها اسلام را فاجعه می دانند، ولایت فقیه فاجعه نیست، ولایت فقیه تبع اسلام است.» امام خمینی، صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۵۱

هستی و وجود هر موجودی از خداست و او مالک حقیقی هر موجودی است و طبعاً حق هرگونه تصرفی در هر موجودی را خواهد داشت.» (نظریه حقوقی اسلام، ج ۱، صص ۱۱۴ و ۱۱۵)
«این که خدای متعال دارای حق حاکمیت است، این عین حکمت و مصلحت الهی است؛ و وقتی این ولایت را به پیامبر واگذار می کند، به او حق می دهد که آنچه مصلحت مردم است دستور دهد، نه چیزی که خلاف مصالح آنان است... ولی فقیه هم در چارچوب ارزش های الهی و مصالح حیاتی جامعه امر و نهی می کند نه از روی هوس و دلخواه خود؛ چون اگر از روی هوس، بر خلاف مصالح مردم و بر خلاف احکام الهی قدم بردارد، مرتکب گناه شده و در این صورت، از ولایت ساقط می شود.» (همان، ج ۱، صص ۱۳۲ و ۱۳۳)

اشاره ای بسیار مختصر به دیدگاه علامه محمد تقی مصباح یزدی، درباره ی حکومت اسلامی را در سه عنوان «مشروعیت»، «ولایت فقیه و ساختار حکومت» و «نقش مردم در حکومت» می خوانید:

۱. مشروعیت (مباحث حقوقی، ارزش، قانون، آزادی، دموکراسی و...)
«هرجا بخواهد حتی برای کسی در مورد چیزی یا کسی اثبات شود مبتنی بر این است که یک نحوه مالکیتی برای او نسبت به آن شیء یا شخص درست شود... اگر کسی نه خود مالک است و نه اجازه ای از طرف مالک به او داده شده، عقل هیچ گونه حق تصرفی برای او روا نمی دارد... بالاترین مالکیت ها از آن خداوند متعال است؛ چون اوست که به همه چیز هستی داده و طبیعتاً تمام

مصباح یزدی، مبارزی در دو جبهه

سیری در مبارزات آیت الله مصباح یزدی، پیش از انقلاب تا امروز

فائزه نوروزی

در اواخر دهه ۴۰ سازمان مجاهدین خلق اعلام وجود کرد و بیشتر رجال مطرح سیاسی که با حکومت پهلوی مبارزه می کردند از جمله آقای هاشمی رفسنجانی از آن حمایت کردند. هاشمی مبارزات تند و مسلحانه را ابزار مهمی علیه پهلوی می دانست و با سران سازمان، مرتبط و حتی دوست بود. تا جایی که وقتی در زندان برای اعدام رضایی، عنصر شاخص مجاهدین خلق، مجلس سوگواری برگزار شد، رفسنجانی سخنران آن مجلس بود. اما در بین سیاسیون روحانی، امام خمینی، آیت الله مطهری و مصباح یزدی هیچ گاه حاضر به تایید این سازمان نشدند. امام خمینی اصولاً با مبارزه مسلحانه موافق نبود و «آگاه سازی توده ای» و «تبلیغات» راحرهای کاری تر می دانست. هاشمی حتی یک بار به قم، منزل آیت الله مصباح رفت و سعی کرد تا او را قانع کند تا در دفاع از مجاهدین خلق فعالیت کند. اما مصباح ورود به چنین معادله ای را نپذیرفت و گفت: «من این جمع را نمی شناسم و طبعاً له یا علیه آنان اقدامی نمی کنم». این جواب برای هاشمی رفسنجانی، بسیار سنگین بود ولی او به احترام نفر سوم جمع، آیت الله سید علی خامنه ای - که سکوت کرده بود- هیچ نگفت. (این ملاقات را در سال ۸۴ آقای کربوبی، در مصاحبه با شرق، به گونه ای دیگری نقل و تحریف کرد و اخیراً در یکی از نشریات دانشگاه نیز این روایت تحریف شده تکرار شده است.)



در بین سیاسیون روحانی، امام خمینی، آیت الله مطهری و مصباح یزدی هیچ گاه حاضر به تأیید سازمان مجاهدین خلق نشدند.

آیت الله مصباح یزدی کسی است که بنا بر اظهار مطبوعات خبرسازترین مرد سال ۱۳۸۰ در ایران بوده است و شاید در ایران جوان تحصیل کرده و دانشجویی نیست که با نام وی آشنا نباشد. او که در فلسفه شاگرد علامه طباطبایی، مشهورترین فیلسوف و مفسر ایرانی در نزد غربیان است، فقه و اصول و البته سیاست را در درس رهبر فقید انقلاب اسلامی، حاضر می شده است و تقریباً ۱۵ سال شاگرد آیت الله محمدتقی بهجت بوده است. آیت الله بهجت نیز جملاتی با مفهوم ویژه در وصف این شاگرد خود گفته است.

اما نگاهی به کارنامه ی درخشان این متفکر نشان می دهد او با قامتی استوار در دو سنگر در مبارزه های سخت کوشیده است؛ مبارزه با رژیم پهلوی، ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ و جهاد فرهنگی و مبارزه با التقاط فکری، پس از پیروزی انقلاب تا امروز

مبارزه با رژیم پهلوی

در انقلاب اسلامی ایران از زمانی که مبارزات حضرت امام در سال ۱۳۴۲ به صورت علنی ظهور یافت، آدم های زیادی پیرامون ایشان در به ثمر رسیدن انقلاب تلاش می کردند که می توان آیت الله مصباح را یکی از آنان برشمرد. آیت الله مصباح اساسنامه ی مهمترین تشکل روحانی (جامعه مدرسین) را نوشت و دو نشریه ی بعثت و انتقام را چاپ می کرد که خود

وقتی در اردیبهشت ۵۴ اعلامیه تقی شهرام منتشر شد و همگان فهمیدند که سازمان، مواضع خود را تغییر داده و مارکسیست شده است، رفسنجانی دریافت که وحید افراخته و بهرام آرام و سایر دوستان او از ابتدا قابل اعتماد نبوده اند، از این رو در دیدار با امام خمینی (ره) در نجف چنین می گوید: «چه خوب شد که شما حرف ما را گوش ندادید و از سازمان حمایت نکردید. اگر حمایت کرده بودید، الان که این مواضع خود را اعلام کرده اند، برای نهضت ما خیلی بد می شد.»

(۱) محمدتقی مصباح یزدی، انتقام، نشریه ی داخلی حوزه ی علمیه ی قم در سال های ۱۳۴۴-

۱۳۴۳

(۲) اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، صفحات ۲۷۹، ۲۷۲، ۲۶۸، ۲۳۹

دربرای آن چنین می گوید: «تشخیص من این بود که رکن اساسی این فعالیتها، رکن فرهنگی است و اساس اسلام، فرهنگ اسلام است و فرهنگ اسلام باید به وسیله روحانیت تقویت و آموزش داده شود...» (۱) ساواک در سال ۴۴ از سرخ های بدست آمده به او رسید ولی او زیرکانه خط خود را تغییر داد و ساواک نتوانست اثبات کند که نوشته ها به خط اوست. نام محمدتقی مصباح از سال ۴۲ تا ۵۷ در اعلامیه های فراوانی موجود است که در جلد سوم کتاب اسناد انقلاب اسلامی ثبت شده است. از جمله ی آن ها اعلامیه ی فضلا درباره ی فاجعه ی خونین ۱۶ دی قم در سال ۵۶، حادثه ی کشتار یزد، اعلامیه راجع به اوضاع اسفبار ایران و نامه ی جمعی از استادان حوزه ی علمیه ی قم به رئیس جمهور فرانسه در حمایت از امام، همه در سال ۵۷ را می توان نام برد. (۲)

اخبار



- سایت ها و رسانه های وابسته به ضدانقلاب که طی چند روز اخیر بر شدت فعالیت های خود افزوده بودند و از مخاطبان دعوت می کردند تا از تظاهرات میلیونی! ضدانقلابی در روز ۱۳ آبان جا نمانند، دیروز در مواجهه با ترکیدن حباب تحلیل ها و خبرهای خود تا ساعاتی در حالت شوک و کما به سر بردند به نحوی که برخی از آنها حتی تا ساعت ۷ و ۶ شب آن روز نیز از انتشار خبری درباره وعده قبلی خود خودداری کردند.
- میلیشیای سبز، در روز ۱۳ آبان، با چوب و چاقو به نمایندگی مجلس حمله کردند. آن ها که شعار «یا حسین، میرحسین» می دادند، شیشه های اتومبیل «علیرضا مردنی» وزیر دولت های موسوی و هاشمی را شکستند و با قمه و میلگرد! به بدنه ی آن آسیب زدند!
- حسین کربوی، فرزند مهدی کربوی، دبیر کل حزب اعتماد ملی با رد در حصر بودن میرحسین موسوی گفت: نباید به ملت دروغ گفت و در واقع، او شهادت حضور در راهپیمایی ۱۳ آبان را نداشت.
- باراک اوباما، رئیس جمهور آمریکا، برغم ادعای گام های بلند برای بهبود روابط با ایران، بودجه ۵۵ میلیون دلاری پنتاگون برای جنگ نرم علیه جمهوری اسلامی ایران را امضا کرد.
- در پی سخنان مقتدرانه ی امام خامنه ای و اشاره به سیاست «دست چدنی و دستکش مخملی» آمریکا، اوباما در بیانیه ای از مواضع تند اخیر مقامات آمریکا عقب نشینی کرد. اوباما در بیانیه خود اعلام کرده است: «من به طور آشکار مشخص کرده ام که ایالات متحده قصد دارد گذشته را پشت سر بگذارد و خواستار برقراری رابطه با جمهوری اسلامی بر اساس منافع دو جانبه و احترام متقابل است... ما در امور داخلی ایران دخالت نمی کنیم، ما عملیات تروریستی علیه ایران را محکوم کرده ایم، ما حق ایران برای برخورداری از یک برنامه انرژی هسته ای صلح آمیز را به رسمیت شناخته ایم، ما اراده خود را برای حرکت در جهت اعتمادسازی به همراه سایر اعضای جامعه بین المللی نشان داده ایم.»
- امام خامنه ای دربیانات چهارشنبه گذشته در جمع دانشجویان و دانش آموزان گفت که آمریکا تاریخ خصومت دوجانبه را از زمان تسخیر سفرت حساب می کند. ایشان افزود: «از همان روزهای اول که خیالشان آسوده شد، محل سفارت را محل توطئه علیه نظام جمهوری اسلامی کردند. در خود آمریکا، علیه ایران شروع به اقدامات کردند... مقدمات کودتایی را فراهم آوردند؛ یعنی از گذشته درس نگرفتند! نتیجه قهری این کارها هم این بود که دانشجویان مسلمان پیرو خط امام ریختند سفارت را تصرف کردند و اعضای سفارت را گروگان گرفتند. این حرکت، درواقع مجازاتی نسبت به آمریکایی ها بود... درحالی که تاریخ از آنجا شروع نمی شود؛ قبل از این قضیه است. اگر قضایای قبل را بگوییم، می گویند اینها متعلق به گذشته است! اگر متعلق به گذشته است، قضیه سفارت مگر متعلق به گذشته نیست؟»

- سوالات صریح دانشجویی نخبه با توضیحات های حکیمانه رهبر انقلاب پاسخ داده شد. وی در دیدار رهبر انقلاب با نخبگان، به صورت غیرمترقبه ای پشت تریبون رفت. وی در سخنانش از صدا و سیما انتقاد کرد و روایت هایش را کاریکاتورگونه توصیف کرد. هم چنین آن را رسانه ای تک صدایی دانست. وی از لزوم باز بودن فضا برای نقد رهبری هم گفت که فقدانش به کینه و نفاق می انجامد. هم چنین از برخوردهای خشن نیروهای انتظامی در سرکوب اغتشاشات انتقاد کرد. رهبر انقلاب در پاسخ صدا و سیما را در نمایش پیشرفت های ملت ناتوان دانست و از رویکرد انتخاباتی این نهاد انتقاد کرد. ایشان افزود: «بنده توی جلسات دانشجویی، دانشگاهی که این جا هستند، گاهی که ببینم حالا بعضی ها روی ملاحظه، روی احترام، روی هر چه، بعضی از این حرف ها را که خیال می کنند من خوشم نمی آید، نمی زند؛ از نگفتنش ناراحت می شوم؛ از گفتنش مطلقاً ناراحت نمی شوم. ای کاش مجال بود تا گفته می شد، تا آن وقت انسان می توانست آن برگ های بر روی هم گذاشته کتاب حرف راه، باز کند تا خیلی از حقایق روشن بشود. آینده، البته این کارها خواهد شد.» هم چنین در باب انتقاد از رهبری گفت: «شما بروید بگوئید انتقاد کنند. ما که نگفتمیم از ما کسی انتقاد نکند؛ ما که حرفی نداریم. من از انتقاد استقبال میکنم. البته انتقاد هم میکنند. دیگر حالا جای توضیحش نیست؛ انتقاد هم هست، فراوان هست، کم هم نیست؛ بنده هم میگیرم، دریافت میکنم و انتقادها را میفهمم.»
- محمود وحید نیا (نخبه ای که سوالات صریحی در محضر رهبر انقلاب طرح کرده بود) به خبرنگار الف گفت: «تمایلی برای مصاحبه و حاشیه سازی رسانه ای ندارم و وقتی مطالب برخی سایت های خارج نشین در مورد حرف هایم و نحوه برخورد رهبری و کل این ماجرا را که می شنوم خنده ام می گیرد. انتظارم هم از جامعه و نخبگان این است که بیش از این شایعات پخش نشود و در جهت بهتر شدن اوضاع تلاش کنیم.»

- دوما هم وقتی چیزی بهت می گم بگو چشم بدو برو بابا! حرف هم نباشه!
- آقایون بعد از باصر هیچ کس از این سالن خارج نمی شه تا ببینیم این شیخ چی می گه!!
- باصر از سالن بیرون می رود و همه با حسرت او را نگاه می کنند. شیخ چشمکی به کارشناسان میزند و صدا صاف می کند:
- چیه چرا ترسیدید؟ حقا که همتون مثل سید ممد جیگر ندارید یه مشت ۲ خردادی سوسولید اما بچه های ما ...
- ناگهان جمیله خانم بلند می شود و چادرش را دوره کمر می پیچد و یک گره ی لری میزند و با لحن شجاعانه ای می گوید:
- من حاضر ...
- شیخ لبخندی میزند و به طعنه می گوید:
- متاسفم برای این جمع! یعنی یه مرد پیدا نمی شه که خانما باید پیش قدم بشن؟ حیف که غلام کار داشت رفت و گرنه اینجور آبروی مردا نمی رفت! حیف ...
- مهندس که می بیند اوضاع خیلی خراب است هی به برو بیج سیخونک می زند ...
- همه در اضطراب شدید فرو رفته اند که ناگهان سعید چلنگر بلند می شود به همه هم می خندد
- شیخ چرا ما حالا؟ بابا ما بلایی سرمون بیاد کی می خواد این مردم رو رهبری کنه؟ بابا این همه فدایی داریم ما... من یه طرح بهتر دارم!
- ادامه در قسمت بعد...

طنز به خاطر یک مشت دلار قسمت سوم عین کاف

- همه مات و مبهوت شیخ بودند! شیخ ادامه داد
- باید یه نفر رو انتخاب کنیم به عنوان قربانی که ازش یه اسطوره ی توپ بسازیم
- همه همدیگر را نگاه می کنند و آب دهانی به زور قورت می دهند . غلام سریع بلند می شود چیزی زیر گوش شیخ می گوید و از اتاق میزند بیرون. یک دفعه حاج ممد داداش حضرت آقا هم بلند می شود و سریعاً فلنگ را می بندد.
- شیخ می گوید البته این شخص مورد نظر هر چه مهمتر باشه کار ما هم بهتر پیش میره!
- همه نگاه ها به سمت بالای مجلس که آقا و باصر و مهندس نشسته اند جلب می شود. آقا که متوجه نگاه ها می شود سیخونکی به باصر می زند و از عمد با صدای بلند می گوید:
- باصر جان بابا! بلند شو برو اسپری ات رو بزنی بابا! می ترسم این ریه هات دوباره به هم بریزه بابا!
- ای بابا قربون اون ریه های شیمیاییت بره!
- اما بابا من تازه اسپری زدم ...
- آقا احمی می کند و می گوید:
- اولاً صد دفعه گفتم تو خونه به من بگو بابا وقتی میایم بیرون به من بگو آقا جون